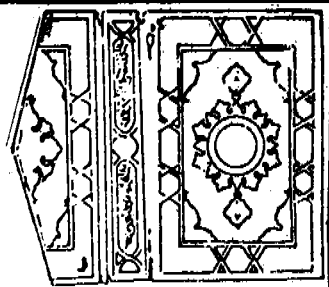


# آینده



سال سیزدهم ، شماره ۱-۳

فروردین - خرداد ۱۳۶۶

## مولوی بلخی و امیر خسرو دهلوی

### دو مرزگستر قلمرو زبان فارسی

در اردیبهشت ماه جلالی دو حلقه ادبی دانشگاهی که هر دو یادآور نیروی جاودانه فرهنگ ایران و دامنه تاریخی زبان فارسی است در شهرهای لوس آنجلس و شیکاگو برگزار شد. در محفلی که در دانشگاه لوس آنجلس UCLA تشکیل شد نام پراوازه مولانای بلخی طنین افکن بود و در مجلسی که در شهر شیکاگو به برپاگشت ذکر جمیل خسرو دهلوی همعصر سعدی شیرازی بر زبانها رفت.

برگزاری مجمع مولانا به مناسبت آن بود که جایزه «جیورجیولوی دلایدا» Giorgio. Levi Della Vide از سوی مرکز مطالعات خاورمیانه «گرونهام» Gustave von Grunebaum وابسته به دانشگاه لوس آنجلس به خانم آنماری شیمیل Annmarie Schimmel ایرانشناس برجسته آلمانی و استاد دانشگاههای بن (آلمان) و هاروارد (امریکا) داده شد. این جایزه هر دو سال یکبار، نخستین بارست که به یک ایرانشناس تعلق می گرفت. پیش از آن اسلام شناسان و خاور میانه شناسان برنده آن شده بودند. شنیدم این بار هم نمی گذارند که یک ایرانشناس ناموری برنده آن باشد. پایه گذاران جایزه ترتیبی داده اند که مراسم اهدا جایزه با تشکیل مجمع علمی در موضوعی که برنده جایزه در آن زمینه متخصص است همراه باشد و چون خانم آنماری شیمیل اکنون یکی از برجستگان و آگاهان پژوهش در افکار مولوی است مجمع مذکور «میراث رومی» نام گرفته بود.

مجمع دیگر که در شیکاگو برای امیر خسرو دهلوی درست شد به همت انجمنی گردآمده از هندیان و پاکستانیان مقیم امریکا ترتیب یافت و گروهی از دانشمندان هند و پاکستان و ایرانشناسان غربی در آن شرکت کردند.

مولوی بلخی (۶۵۴-۶۷۲) و خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۸) هر دو زماة پراشوب و سختی را با پنجاه سال فاصله گذرانیدند. یکی در قلمرو باختری زبان فارسی در قونیه بزیست و به فارسی شعر سرود و دیگری در حوزه خاوری آن زبان به سزائیدن شعر فارسی روزگار گذرانید. او در دهلی می زیست. پدر این هر دو شاعر بزرگ زبان

فارسی، از سرزمینهای قلمرو فارسی بودند، آنجا که زبان دری پیش از آنها پرورش و شکفتگی یافته و رودکی و چند ده شاعر بزرگ دیگر را در دامن پرورانیده بود.

مولوی که در بلخ زاده شد در پنج شش سالگی به همراه پدر، از وحشت مغولان به سرزمین «روم» درافتاد. پدر امیر خسرو که از شهر «کش» بود در همان روزگاران و به همان انگیزه از زادگاه به درآمد و هندوستان را برای زیستن برگزید. آنجا فرزند آورد و فرزندش «خسرو» در همانجا تربیت شد و ماند و ناموری یافت.

هم مولوی و هم خسرو از کسانی اند که در پروردن و نگاه داشتن قدرت زبان فارسی و نشر و گسترش فکر و تمدنی که زاده و برخاسته از قلمرو اقوام هوشمند ایرانی است سهمی گرانقدر و ماندگار دارند.

ایرانیان دلشاد می شوند از اینکه ببینند در گوشه‌ای از جهان گروهی و انجمنی باشد یا پیدا شود که نام زبان فارسی و سخنوران برجسته آن را در جهان آوازه‌مند کنند و مجموعه‌های کتاب و نوشته درباره آنها به چاپ برسانند و بدین نموده‌ها آشکار شود که توانائی و ارزشمندی زبان فارسی و جاودانگی اندیشه سرایندگان این زبان با بسیاری از زبانهای مهم همسنگی و شاید برتری دارد.

فرزند بلخ نزدیک به شصت سال از زندگی را در «روم» گذرانید و هیچگاه نتوانست به زادگاه خود بازگردد. عمر او در شهر و دیاری گذشت که مردمش فرهنگی دیگر داشتند و گروههایی از باشندگان آن جای به زبانهای دیگر (یونانی و ترکی) متکلم بودند. با این وجود، مولوی که در کودکی بدان گوشه مهجور درافتاده بود به زبان فارسی - یعنی زبان پدری‌اش که کتاب بزرگی چون شاهنامه در آن زبان سروده شده بود و سخنوران بزرگی در بالیدن آن زبان کوشیده بودند - دو کتاب جاودانی سرود و به یادگار گذاشت. توانست اندیشه‌های انسانی بسیار گرانبهای را در آن دو کتاب پیروراند و تأثیری بگذارد که فرزندان و بالیدگان مکتبش به همان زبان فهم سخن کنند و خود نیز بدان زبان شعر بسرایند. «فارسی زبان» و «ایرانی فرهنگ» بمانند.

می‌دانیم که «بانگ‌نای» مولانا، بمناسبت سختی تعصب تا پنجاه شصت سال پیش در زاویه‌های درویشان زمزمه می‌شد. دو کتاب مثنوی معنوی و دیوان شمس را افرادی معدود در حلقه‌های درویشان و مجسمه‌های خاص می‌توانستند بخوانند و افکار بلند آن دو دفتر جاودانی را به احتیاط بازگو کنند. خواندن، داشتن و گاهی به دست گرفتن آن کتابها از کارهایی بود که پسند خاطر گروهی نبود و امری «خلاف» شمرده می‌شد. اما تابناکی و ژرفایی و دریاوشی این دو کتاب فارسی، آرام آرام به محیطهای علمی و دانشگاهی جهان و ایران راه یافت و قلمهای پژوهشگر و کنجکاو به بررسی آنها پرداخت...

نام مولانا و اندیشه‌های بلند آن دانای راز به پایمردی، کوشش و بینش دانشمندی چون نیکلسن انگلیسی و سراینده ژرف‌نگری چون اقبال لاهوری در جهان طنین افکند و از مرحله پژوهش و کنجکاو در گوشه دانشگاهها به جهانی فراتر رفت و دقت نظر بعضی از متفکران را به خود کشید و در قلمرو تفکر و فلسفه‌های متعالی مقامی درخور

خود یافت. در ایران، پیش از همه و بیش از همه و پرتوان تر از همه بدیع الزمان فروزانفر بود که به اسلوبی علمی و زبانی متناسب امروز و بیانی عالی معرف و مروج آن سرایندهٔ پراندیشهٔ دنیای تفکر ایرانی شد.

مولانا سخنها و اندیشه‌های ضمیر پر جوش و خروش را در چندین هزار بیت شعر فارسی (مجموعهٔ دو کتاب) سروده است. اما بنیادگذار مکتبی نفوذ کننده در تصوف ایرانی و اسلوبی آشنایی پذیر در شعر فارسی شد و پیروان بسیار و مقلدان متعدد یافت. بیگمان نیرومندی و توانائی زبان تصوف او — یعنی زبان فارسی — موجب آن است تا اندیشه‌های انسانی ژرف او — که در مواردی چند به هموزنی سخنان متفکران طراز اول جهان است — ارزنده و زنده و یا به سخنی روشن تر «همیشگی» و جاودانه باشد، چگونه ممکن است چنین سخنها و اندیشه‌های روح نواز سروده به فارسی از میان برود؟

آتش است این بانگ‌نای و نیست باد  
هر که این آتش ندارد نیست باد  
در غم ما روزها بیگانه شد  
روزها با سوزها همراه شد

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست  
گویا ترم ز بلبل اما ز رشک عام  
مهرست برده‌انم و افغانم آرزوست  
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

در مذهب عاشقان قراری دگرست  
هر علم که در مدرسه حاصل گردد  
وین بادهٔ ناب را خماری دگرست  
کار دگرست و عشق کاری دگرست

در میان دهنفردی که در مجمع مولوی لوس انجلس از مولانا سخن گفته‌اند نام دو دانشمند آلمانی را نباید از یاد برد. نخست خانم آنماری شیمیل آلمانی که به مناسبت گذرانیدن بخش عمدهٔ زندگی علمی و پژوهشهای دانشگاهی خود به افکار مولوی سزاوار دریافت «جایزه» شناخته شد. دیگر کریستف بورگل آلمانی که هم در معرفی اندیشه‌های مولانا چند نوشتهٔ پژوهشی به چاپ رسانیده است.

\*\*\*

خسرو در هندوستان و در میان هندیان (هند و پاکستان به مفهوم جغرافیائی کنونی) مقام بلندی یافت و چون به نظام‌الدین اولیا (چراغ دهلی) ارادت می‌ورزید و در سلسلهٔ صوفیان آن پیر درآمده بود، نوشته‌ها و سروده‌هایش دوستدار بسیار یافت. شعرش در سراسر هند از بنگاله تا پنجاب و از بندر سورت تا کشمیر خواستار و خواننده داشت و همواره قوالان آن را به آهنگ‌های شورانگیز هندی و موسیقی خاصی که خسرو خود از آن بهره‌وری یافته بود و در آن استادی و تخصص داشت می‌خواندند و هنوز هم می‌خوانند. از یادم نمی‌رود آن شب مهمانی بی‌آلایش زیبا را که در سند کنار رودخانهٔ مهران، زیر «شادروان» شاهانهٔ رنگارنگ؛ قوالی به آواز دلنشین می‌خواند.

نمی‌دانم چه منزل بود شب جایی که من بودم  
به هر سو رقص بسمل بود شب جایی که من بودم  
و این رباعی را

شمع از سر خود گذشت و آزاد بسوخت  
من بندهٔ شمع که ز بهر دل خلق  
بر آتش غم خنده زنان شاد بسوخت  
ببرید ز شیرین و چو فرهاد بسوخت

بیگمان بجز چند نفر ایرانی مهمان که آنجا بودیم (بمناسبت کنگره سرگذشت سند در قرون پیشین) و چند ایرانشناس دلبسته به ایران، از آن جمله شادروان ایراندوست پیرحسام‌الدین راشدی، جمع‌کثیر پاکستانیهای دانشگاهی و دولتی و بزرگان سند درست و تمام متوجه لطف مضامین بلند و پرچربه شعر و واقف بر معنی همه کلمات نبودند ولی در وجنات همه آنها دیده می‌شد که همه با زبان فارسی انسی تاریخی دارند و نشئه قوی شعر ایرانی در آنها اثر گذار مانده است و لذت می‌برند. قوالان آن شعر را برای ما نمی‌خواندند. برای لذت بردن ما هم حفظ نکرده بودند. پاکستانیها دلسوزانه‌تر از ما «های‌های» می‌گفتند. گفتند بعضی از شعرهای مشهور امیر خسرو بطور سنتی و سینه به سینه ورد زبان قوالها مانده است و در مجلسها می‌خوانند و پاکستانیها، اگر فارسی هم ندانند، محظوظ می‌شوند. نمی‌توان منکر بود که سابقه تاریخی هر چیزی قدرتی دارد که قرن‌ها پایدار می‌ماند و اگر چه مردمی از خود آن مدت‌ها دور مانده باشند. اثر شعر خسرو در ذهن و روح هندی و پاکستانی همان اثری را دارد که بطور مثال «پیر مغان» و «مغیچه» برای ما دارد. قرنه‌است که از «پیر مغان» و «مغیچه» نشانی نیست ولی هر شعری که این دو اصطلاح و نظایر آنها در آن باشد فوراً معنی واقعی خود را در ذهن شنونده القاء می‌کند. ما ایرانیان امروز تمام سروده‌ها و نوشته‌های خسرو را می‌توانیم بخوانیم و بر مضامین آنها به آسانی دست بیابیم و از راه همسخنی با او همدلی پیش آوریم.

امیر خسرو دهلوی در هند و پاکستان چنین تأثیر ژرف و ماندگاری را داشته و توانسته است یکی از نگاهبانان زبان فارسی و از مروجان فرهنگ و مدنیت ایرانی باشد. تأثیر فرهنگی نوع اوست که با وجود کوششهای سخت و دراز انگلیسها در راه از میان بردن زبان فارسی، بیدل و غالب و صدها شاعر دیگر در قرن سیزدهم در هندوستان به زبان فارسی شعر می‌سرودند و حتی در قرن اخیر سخنوری چون محمد اقبال در لاهور ظهور کرد و توانائی خود را در زبان فارسی بمانند یک ایرانی نشان داد. از امیر خسرو تا اقبال نزدیک به هفتصد سال فاصله است اما اگر خسرو زنده بود زبان اقبال برایش زبان نامفهومی نبود. اقبال هم بر مضامین سروده‌ها و نوشته‌های خسرو آگاه بود و از فهم آنچه از خسرو می‌خواند درمانده نمی‌شد. زبان آن دو برای فارسی‌زبانان سراسر قلمرو زبان فارسی روشن و مفهوم است. این است جوهر نیرومندی و پایداری یک زبان و سربلندی و هوشیاری مردمی که بدان زبان سخن گفته‌اند و خواهند گفت. این زبان باید بماند و برماست که در راه ماندگاری آن بکوشیم و از هندیان و پاکستانیان سپاسگزاری کنیم که همچون ما و شاید به جای ما، یاد آن شاعر بلندجای را در آن سوی آنها به میان آوردند و به نام او انجمن دارند و مجلس خاص برای بزرگداشت او تشکیل دادند.